

تروریسم و حقوق کیفری*

- نسرین مهرا^۱
- نوروز کارگری^۲

چکیده

تروریسم پدیده‌ای است که به ویژه در سال‌های اخیر به آن توجه شده است. در راستای همین توجهات یکی از راهکارهایی که برای مبارزه با آن در نظر گرفته شده، حقوق کیفری است. گرچه حقوق کیفری ابزاری برای پاسخ‌دهی به جرایم مجازات مجرمان است، ماهیت سیاسی تروریسم می‌تواند حقوق کیفری را در راستای مبارزه با اقدامات تروریستی از اصول اساسی خود جدا کند و به گونه‌ای ابزارگونه در اختیار مقامات سیاسی قرار دهد. با وجود این خطر، حقوق کیفری نسبت به جایگزین‌های غیر حقوقی خود امتیازات بسیاری دارد که بر اساس آن می‌توان آن را بر راهکارهایی چون جنگ ترجیح داد. با این حال، راه حل پیشنهادی ایجاد شیوه‌ای جامع برای مبارزه با اقدامات تروریستی است که از هر یک از راهکارهای موجود، در کنار یکدیگر استفاده کند.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۴.

۱. دانشیار دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول) (docnas@mail.com).

۲. دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی (nouroozk@gmail.com).

واژگان کلیدی: حقوق کیفری، تروریسم، جنگ، مبارزه با تروریسم.

مقدمه

حقوق دانان و پژوهشگران هر یک بنا به دریافت خود از مفهوم تروریسم آن را به گونه‌ای متفاوت تعریف کرده است (عبدالهی، ۱۳۸۴: ۶؛ شاملو، ۱۳۸۱: ۱۴۰؛ اردبیلی، ۱۳۸۱: ۱۲۰-۱۲۱؛ نجفی ابرندآبادی و هاشم‌بیگی، ۱۳۹۳: ۲۷۲-۲۷۳؛ تسخیری، ۱۳۸۸: ج ۲/۲۰). نبود اجماع بر سر یک تعریف واحد از تروریسم تا حد زیادی از ماهیت واژه‌شناختی آن ناشی می‌شود (Freedman, 2001: 315). با این حال، برای مجرمانه قلمداد شدن آن در قوانین کیفری ارائه تعریف ماهوی حقوقی دقیق از آن ضروری نیست (زرنشان، ۱۳۸۶: ش ۳۸/۷۱). از این رو، تروریسم در بسیاری از کشورها عملی مجرمانه شناسایی شده است حال آنکه مشکل مفهومی آن همچنان پابرجاست.

بسیاری از کشورها به ویژه پس از سال ۲۰۰۱، به سرعت حقوق کیفری را پاسخی برای اقدامات تروریستی به کار گرفتند، به گونه‌ای که اخیراً حقوق کیفری ضد تروریسم با ویژگی‌ها و مشخصه‌های خاص خود شکل یافته است. اما حقوق کیفری ضد تروریسم تنها بر استفاده نمادین از مجازات‌های دولتی و بازدارندگی عمومی از طریق آن استوار نیست. در کنار این دو مشخصه بارز مجازات‌دهی، رویکرد جدید حقوق کیفری، جرم را یکی از عوامل خطر در جامعه می‌انگارد که تنها با استفاده از عناصر غیر دولتی در کنار عوامل دولتی می‌توان به صورت دلخواه آن را مدیریت کرد.^۱ خطر دیگری که می‌توان در حقوق کیفری مدرن در مواجهه با اقدامات تروریستی مشاهده کرد، این است که حقوق کیفری ضد تروریسم با مشخصه‌های سرکوبگر آن، ممکن است با تشویق به نقض اصول آیین دادرسی منصفانه، نتیجه معکوس دهد یا باعث رنجش شهروندان از حقوق کیفری گردد. اما خطر هنجاری که در این میان با آن مواجهیم آن است که حقوق کیفری ضد تروریسم با قدرت بالای خود می‌تواند حقوق

۱. مدیریت جرم یکی از گرایش‌های نوین در سیاست جنایی است که جرم را یک عامل ریسک می‌داند و در پی مدیریت آن است. این رویکرد خود یکی از گرایش‌های امنیتی شدن حقوق کیفری و توجیه برخوردهای سخت و محدودکننده نسبت به شهروندان است که آزادی افراد را به نام امنیت و به سود آن محدود می‌کند (ر.ک: پاکنهاد، ۱۳۸۸).

کیفری کلاسیک را با ویژگی‌های شناخته‌شده آن از شکل بیندازد. حمله همه‌جانبه به اصول حقوق کیفری می‌تواند شکست حقوق کیفری جدید را در مبارزه با تروریسم و سایر جرایمی که توجهات عمومی را همانند تروریسم برمی‌انگیزد، تشدید کند.

با این وصف، گرچه می‌توان به سادگی حقوق کیفری را که پاسخی به اقدامات تروریستی به شمار می‌رود، به نقد کشید یا نسبت به آن بی‌اعتماد بود، نمی‌توان خوبی‌های آن را نادیده گرفت. این خوبی‌ها زمانی خود را نشان می‌دهند که یک وضعیت بی‌قانون جنگ علیه تروریسم با یک وضعیت حقوقی مقایسه شود؛ زیرا آن گونه که شاهدیم در کنار مبارزه با تروریسم از طریق حقوق کیفری، نبرد با تروریسم از طریق شیوه‌های نظامی و جنگی نیز یکی از راهکارهای جایگزین محسوب می‌گردد. گرچه اصول مربوط به مسئولیت شخصی، قانون‌مندی و دادرسی منصفانه توسط بسیاری از قوانین ضد تروریسم جدید با سهل‌انگاری مورد توجه قرار گرفته‌اند، این اصول، تأثیرات عمده‌ای را بر شیوه به کارگیری قوانین ضد تروریستی نهاده و بر یکه‌تازی مبارزه با تروریسم در عرصه کیفری محدودیت‌های بسیاری را ایجاد کرده است. پاسخ‌های غیر حقوقی با محدودیت‌های کم یا شاید حتی بدون محدودیت، برخاسته از این ایده‌اند که برخی کشورها قادر به تکیه بر حقوق کیفری، تأمین هزینه‌های آن و نیز جلب توجهات عمومی نسبت به آن نیستند و نمی‌توانند از پس وظیفه قانونی خود در بازداشتن و مجازات تروریست‌ها برآیند. برخی این جایگزین‌های غیر حقوقی را «رویکردهای فراحقوقی به تروریسم» می‌نامند (Gross, 2003: 1011) و برخی دیگر آن را «سیاه‌چاله‌هایی» (Steyn, 2004) می‌دانند که در آن از قید و بندهای حقوقی خبری نیست.

با این توصیف، پرسش این است که آیا حقوق کیفری می‌تواند موضعی شایسته و مناسب در خصوص اقدامات تروریستی اتخاذ کند یا خیر؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، بهترین واکنشی که حقوق کیفری می‌تواند نسبت به اقدامات تروریستی نشان دهد چیست؟ شاید بتوان با توجه به قدرت بازدارندگی حقوق کیفری و نیز جایگزین‌هایی که برای حقوق کیفری در مقابله با اقدامات تروریستی قابل تصور است، دخالت کیفری در مبارزه با اقدامات تروریستی را در مقایسه با بسیاری از جایگزین‌های

آن مناسب‌تر دانست.

پس از این مقدمه، به ظهور حقوق کیفری ضد تروریستی و مزایا و معایب آن خواهیم پرداخت.

۱. حقوق کیفری ضد تروریستی جدید

حقوق کیفری ضد تروریستی جدید پاسخی مستقیم به حوادث تروریستی است که تاریخچه‌ای نسبتاً طولانی دارد و بر خلاف تصور عمومی، ظهور آن به سال‌های اخیر محدود نمی‌شود؛ برای نمونه، در پادشاهی انگلستان، سابقه قانون‌گذاری ضد تروریستی، به پاسخ به بمب‌گذاری ارتش آزادی‌خواه ایرلند در بیرمنگهام در سال ۱۹۷۴ و در «اوماق»^۱ در سال ۱۹۹۸ برمی‌گردد (Thomas, 2002). در ایالات متحده نیز جرایم تروریستی جدید، در پاسخ به قتل «لئون کلینگوفر»^۲ در پی حادثه «آکیلی لارو» توسط سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سال ۱۹۸۵، و بمب‌گذاری «مرکز تجارت جهانی» در سال ۱۹۹۳ و بمب‌گذاری «اوکلاهاماسیتی» در سال ۱۹۹۵ ایجاد گردیدند (McQuade, 1996). یکی از خطرات این گونه توجه سریع قانون به تروریسم آن است که نه قانون‌گذاران و نه شهروندان وقت و دقت کافی برای بررسی دقیق موضوع در اختیار ندارند؛ برای نمونه در بررسی «قانون پیشگیری از تروریسم (مقررات موقتی)» انگلستان در سال ۱۹۷۴ تنها ۱۷ ساعت زمان وجود داشت. این قانون در نتیجه بمب‌گذاری در «بیرمنگهام» به تصویب رسید که در آن حادثه ۲۱ نفر کشته و ۱۸۰ نفر زخمی شدند. خشم عمومی ناشی از این حادثه به اندازه‌ای بود که مانع از بروز هرگونه مخالفت نمایندگان گردید، هرچند بر این نکته واقف بودند که در این زمان اندیشه‌ای حاکم نبود و لایحه مورد بحث نیز نه به تروریسم ارتباطی داشت و نه می‌توانست در این باره کاری را صورت دهد (توماس، ۱۳۸۲: ۷-۶).

در چنین مواردی که قانون‌گذاری ضد تروریستی در پاسخ به یک واقعه تروریستی صورت می‌گیرد، خطر نقض آزادی شهروندان و اصول کلی حقوق کیفری و اصل

1. Omagh.

2. Leon Klinhoffer.

قانون‌مندی، قانون را به شدت تهدید می‌کند.

واکنش‌های قانونی به حوادث تروریستی در قالب قانون‌نویسی یا اصلاح قوانین موجود که بلافاصله پس از اقدامات تروریستی صورت می‌گیرند، اغلب به این پرسش که چرا حوادث تروریستی صورت گرفته‌اند، پاسخی نمی‌دهند. از همین روست که اغلب این تصور ایجاد می‌شود که وضع جرایم جدید و تأسیس مقامات تعقیب جدید می‌تواند از اقدامات تروریستی پیشگیری نماید و مبارزه با آن‌ها را مدیریت کند. این گونه واکنش‌های قانونی سریع به اقدامات تروریستی نه تنها آزادی شهروندان و اصول حقوق کیفری را با خطر مواجه می‌سازد، بلکه تصویری را از حقوق کیفری به نمایش می‌گذارد که توان استفاده از تمامی ابزارهای سیاسی موجود برای مقابله با اقدامات تروریستی را ندارد.

این امر فرایندی است که تقریباً همیشه همراه با جرایم تکان‌دهنده که جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مشاهده می‌شود. تسلیم شدن دولت‌ها در برابر فشارهای عمومی و رسانه‌ای ناشی از این جرایم را می‌توان در برخی از موارد گونه‌ای از همدردی آن‌ها با بزه‌دیدگان و مبتنی بر اندیشه انتقام‌گیری و حمایت از بزه‌دیدگان دانست. حقوق کیفری ضد تروریستی در برخی موارد می‌تواند نمونه‌ای از همین همدردی باشد و در مواردی دیگر نشانه‌ای از قدرت‌طلبی دولت‌ها. آن گونه که «گارلند» بیان می‌کند یکی از الزام‌های حقوق کیفری جدید آن است که از بزه‌دیده حمایت می‌کند؛ زیرا فریاد آن‌ها باید شنیده شود، یاد آن‌ها باید گرامی داشته شود، خشم آن‌ها باید به ظهور برسد و وحشت آن‌ها باید به آرامش تبدیل شود. این امر، حقوق کیفری جدید را به سمت طراحی و به کارگیری اقدامات انتقام‌جویانه سوق می‌دهد تا از این طریق بتواند احساسات عموم را به سرعت پاسخ دهد و به جرم پاسخی مناسب دهد (Garland, 2001: 133-134).

قوانین کیفری ضد تروریستی در واکنش به اقدامات خاص را می‌توان مطابق با آن چیزی دانست که «حکومت از طریق جرم»^۱ نامیده می‌شود. «جانانان سیمون» با طرح این ایده معتقد است که حتی در مواقعی که آمار جرم رو به کاهش است، مطبوعات و

1. Governing through crime.

دولت‌ها همچنان بر این نکته تأکید می‌کنند که جرم عامل اضطراب و تشویش در جامعه است و از این رو اعمال مجازات‌های شدید و اقدامات تلافی‌جویانه اجتماعی را به عنوان راه حلی برای تمامی مشکلات امنیتی و اجتماعی موجود توجیه می‌کند (Simon, 1997: 173). استفاده مطبوعات و رسانه‌ها از مفاهیم «جرم»، «بزه‌دیدگی» و «هراس» در اخبار روزانه خود که با ارائه آمار و اخبار از سوی دولت و سازمان‌های پلیسی تقویت می‌شوند و جنبه رسمی به خود می‌گیرند، این نهادها را به بازیگران اصلی مسئله ترس در عرصه تبلیغات سیاسی بدل می‌سازد (Surette, 1998: 127). این نقش از آن رو در این فرایند ایفا می‌گردد که سیاست‌مداران را به هدف کنترل اجتماعی برساند و خود نشانگر آن است که تصمیم‌گیران سیاسی و اجتماعی که منابع رسمی اخبار تلقی می‌شوند، می‌توانند به سادگی تصورات مخاطبان خود را شکل دهند و خود را به ملاک‌های کنترل اجتماعی نزدیک سازند (Jackall, 1994: 53). تأکید دولت‌ها بر جرم و تمرکز آنان بر این مفهوم، به عقیده برخی، منجر به «جرم‌انگاری سیاست‌ها»^۱ شده است که در آن، حقوق کیفری پاسخی نمادین و بی‌دردسر برای بسیاری از مشکلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است (Roach, 1999: 312-313).

با وجود قوانین ضد تروریستی بسیار تا قبل از سال ۲۰۰۱ در کشورهای مختلف، در دوره کوتاهی پس از حادثه در این سال، بسیاری از کشورها تحت فشار افکار عمومی به خیل تصویب‌کنندگان قوانین ضد تروریستی جدید پیوستند و در فاصله‌ای کوتاه، قوانین بسیاری در این عرصه به تصویب رسیدند. این قوانین در جدالی سخت با اصول کلاسیک حقوق کیفری، دولت‌ها را به نقض حقوق بشر واداشتند. این قوانین آشکارا با اصول کلی و اساسی حقوق بشر در تعارض قرار گرفتند. از سوی دیگر، قوانین مذکور در رویارویی با قواعد حقوق بشر، ارائه‌کننده راه‌حلی‌هایی‌اند که با حقوق اساسی افراد در تعارضی آشکار قرار دارند (آلبرشت، ۱۳۸۵: ش ۱۱/۱۶۸).

قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت در گسترش قانون‌گذاری ضد تروریستی در فضای پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقش اساسی داشت؛ زیرا این قطعنامه، دولت‌ها را ملزم می‌کرد

1. Criminalization of politics.

تا اقدامات تروریستی از جمله تأمین مالی را در قوانین داخلی خود به عنوان جرایم کیفری شدید بشناسانند و مجازات شدیدی مطابق با شدت جرم ارتكابی برای آن در نظر بگیرند. قسمت عمده محتوای این قطعنامه به جرم‌انگاری و مجازات تروریسم می‌پردازد که پاسخ ابتدایی به این پدیده است. در این میان، بر تأمین مالی تروریسم و همکاری در زمینه مبادله اطلاعات میان کشورها تأکید می‌شود. این قطعنامه از کشورها می‌خواهد تا ظرف ۹۰ روز اقدامات صورت‌داده در این زمینه را به کمیته ضد تروریسم سازمان ملل متحد گزارش کنند. این فرصت ۹۰ روزه برای بسیاری از کشورها آخرین فرصت برای قانون‌نویسی یا اصلاح قوانین به شمار می‌رفت و از این رو الگوی قانون‌گذاری سریع که قطعنامه آن را طراحی کرده بود، به سرعت به اجرا درآمد و قانون‌گذاری داخلی، تحت تأثیر ملاک‌های بین‌المللی شکل گرفت. سریع‌ترین پاسخ در این قالب توسط ایالات متحده صورت گرفت. قانون پاتریوت در ۲۳ اکتبر ۲۰۰۱ به کنگره آمریکا ارائه شد. مجلس نمایندگان با ۳۵۷ رأی در برابر ۶۶ رأی و سنا با ۹۸ رأی در برابر یک رأی، آن را تصویب کردند. سرانجام این قانون در ۲۶ اکتبر ۲۰۰۱ توسط رئیس‌جمهور آمریکا به امضا رسید (Whitehead, 2002: 1087). قانون پاتریوت با ذکر لیست بلندی از جرایم موضوع این قانون، در پی آن است تا به پیروی از قطعنامه ۱۳۷۳، کسانی را که یک حمله تروریستی را تأمین مالی، طراحی یا حمایت می‌کنند یا محل امنی را برای آن فراهم می‌آورند یا آن حمله را انجام می‌دهند، تحت تعقیب قرار دهد و با جرم‌انگاری‌های کیفری جدید چنین رفتارهایی را پاسخ گوید.

گرچه تأکید بسیاری، هم در اسناد بین‌المللی و هم در قوانین ضد تروریستی بر کارایی برخوردهای کیفری با اقدامات تروریستی شده است، شاید در مورد مؤثر بودن آن باید تردید کرد. به گفته کمیسیون ۹/۱۱، تلاش برای از بین بردن اقدامات تروریستی از طریق مسدود کردن منابع مالی آن‌ها، همانند تلاش برای گرفتن ماهی از طریق خشک کردن اقیانوس است. بنا به این نوشته، در مورد کارکرد قوانین مالی به مثابه نخستین سلاح برای مبارزه با گروه‌های تروریستی غیر متمرکز که می‌توانند حوادثی چون ۱۱ سپتامبر را با هزینه نزدیک به نیم میلیون دلار رقم بزنند، بسیار تردید وجود دارد

(The 9/11 Commission Report, 2004: 12-13).

با اینکه دولت‌ها پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برخورد شدیدی را با جرایم تروریستی در پیش گرفته‌اند، به هیچ عنوان در راه این مبارزه به انحصارگرایی نپرداخته‌اند. استفاده از شهروندان در راه مبارزه با اقدامات تروریستی و تعیین افراد یا اماکن پرخطر، این امکان را به دولت‌ها می‌دهد تا در کنار کسب اطلاعات از داوطلبان همکاری با دولت، با درگیر کردن افراد در اقدامات ضد تروریستی گاه خشونت‌بار خود، محبوبیتشان را در میان ایشان حفظ کنند. این همکاری زمانی بااهمیت‌تر جلوه می‌کند که توجه داشته باشیم تعیین مراکز پرخطر به اندازه‌ای اهمیت یافته است که به زعم برخی، از امکان کنترل چنین خطرهایی نیز پیشی گرفته است (Beck, 1992). تعیین این مراکز با کمک خطوطی ارتباطی صورت می‌گیرد که از طریق آن‌ها ارتباط با شهروندان و دریافت اطلاعات آن‌ها را دربارهٔ چنین افراد و اماکنی فراهم می‌کند.

۲. محدودیت‌های ابزاری و هنجاری حقوق کیفری ضد تروریسم

ارزش ابزاری حقوق کیفری جدید در پیشگیری از تروریسم تنها زمانی مشخص می‌شود که پیش از آنکه پاسخی ضد تروریستی گردیده باشد، بررسی دقیق شود. افرادی که درگیر حادثهٔ تروریستی ۱۱ سپتامبر بودند، هم در آمریکا و هم در آلمان طبق قوانین موجود در این کشورها تحت تعقیب قرار گرفتند. با این حال، این حادثه بیشتر ناشی از شکست برنامه‌های مربوط به اجرای قانون و پیشگیری از جرم و تأمین امنیت بود تا شکست حقوق کیفری. این بدین معنا نیست که اختیارات قانون در تعقیب، و تعاریف گسترده از تروریسم و مفاهیم وابسته به آن کمکی به تعقیب تروریست‌ها و مجازات آن‌ها نمی‌کند، اما منفعت چنین اقدامی، حاشیه‌ای است؛ زیرا تجویز چنین امری به معنای نادیده گرفتن قواعدی است که در حال حاضر موجود و قابل احترام است و می‌تواند در راستای مبارزه با اقدامات تروریستی به کار گرفته شود.

تغییرات قانونی به خوبی می‌تواند نقش ابزاری حقوق کیفری را در مبارزه با پیامدهای اجتماعی ناخوشایند آن مشخص‌تر سازد. آن گونه که در موارد بسیار قابل مشاهده است، در برخی موارد قوانین کیفری نسبت به یک موضوع ساکت است و گزارهٔ کیفری ندارد، حال آنکه رفتار مورد بحث مستحق برخوردی قانونی است. نبود

چنین گزاره‌ها و احکامی در حقوق کیفری اجرای رویکرد حقوقی را با دشواری روبه‌رو ساخته است (فلوری، ۱۳۸۴: ۲۸۷). در چنین مواردی اصلاح قانون می‌تواند نقش قانون را در سامان دادن به این امور بهتر و روشن‌تر سازد. این جرم‌انگاری‌ها و مفهوم‌سازی‌های جدید در عرصه کیفری می‌تواند نمودی از چرخه کیفری باشد که رفتارها را مطابق با تغییرات اجتماعی، مباح یا ممنوع اعلام می‌کند. با این حال، این تغییرات در عرصه قانون‌گذاری خشک ضد تروریستی به اندازه‌ای است که فرایند دادرسی عادلانه را با چالش جدی مواجه می‌سازد. گرچه اختیارات پلیس، دادستان و دادگاه‌ها برای برخورد با اقدامات ضد تروریستی به صورت منطقی بیشتر از سایر جرایم است، سرعت دادن به این تغییرات و شدت بخشیدن به برخوردها می‌تواند ایرادات قانون و نارضایتی مردم از آن را دامن بزند. زمانی که بیشتر افراد جامعه، قوانین ضد تروریستی را ناعادلانه و غیر مشروع بدانند، توسل به قوانین کیفری عادی برای برخورد با اقدامات تروریستی مفیدتر خواهد بود؛ زیرا قوانین جدید نه تنها در راه مبارزه با تروریسم به ما کمکی نرسانده‌اند، بلکه حیثیت و اعتبار قوانین کیفری را نیز در نزد عموم ضایع کرده‌اند.

خطرات ناشی از قوانین ضد تروریستی مناقشه‌برانگیز می‌تواند ارزش ارتباطی و توییخی حقوق کیفری را نیز زیر سؤال ببرد. در برخی از شیوه‌های تعریف تروریسم وجود یک عامل سیاسی، مذهبی یا اعتقادی برای تعیین یک جرم تروریستی ضروری است. این امر گرچه در مقام تمایز جرم تروریستی از غیر آن، مقام تعقیب را ملزم به اثبات وجود چنین عاملی می‌کند و از این جهت مفیدتر به حال متهم است، می‌تواند این شبهه را ایجاد کند که متهم به صرف برخورداری از یک عقیده سیاسی یا مذهبی خاص می‌تواند تحت عنوان تروریست تعقیب شود. با این حال، در برخی قوانین به این ایراد توجه گردیده است؛ برای نمونه در ماده ۲ قانون ضد تروریسم ۲۰۰۴ اندونزی، تروریسم از جرم سیاسی مجزا شده است و در ماده ۵ این قانون، تعلق و اختصاص آن به یک تفکر مذهبی خاص محدود گردیده است.

زمانی که حقوق کیفری پس از صورت گرفتن اقدامات تروریستی برای بازدارندگی و پیشگیری از چنین رفتارهایی به راه می‌افتد، یک خطر هنجاری را نیز ایجاد می‌کند.

برخی قوانین ضد تروریستی اصول اساسی حقوق کیفری را نقض می‌کنند. جرم‌انگاری عضویت در گروه‌های تروریستی و داشتن ابزارهایی که می‌توانند در قالب اقدامات تروریستی استفاده شوند، از جمله مواردی هستند که اصل اساسی لزوم وجود دلایل قطعی برای مجازات را در حقوق کیفری نادیده می‌گیرند؛ زیرا بدون وجود دلیل قطعی مبنی بر اینکه فرد تحت تعقیب در یک اقدام تروریستی دخالت داشته است، صرف داشتن ارتباط یا همکاری با گروهی که تروریستی قلمداد می‌شود، وی را مستحق مجازات می‌سازد.

برخی کارایی حقوق کیفری در بازدارندگی از اقدامات تروریستی را در قالب «مجازات‌های جمعی»^۱ مطرح می‌کنند. ایده مجازات‌های جمعی در این دیدگاه، بدین معناست که عوامل سیاسی ایجادکننده اقدامات تروریستی باید مجازات شوند؛ زیرا این عامل‌های سیاسی منفعت و امید جمعی را القا می‌کنند (Dershowits, 2002: 174). بدین ترتیب، در برابر امید به منافع جمعی باید مجازات نیز به صورت جمعی اعمال شود. با این حال، مشکل این است که حقوق کیفری در ایده مبنایی خود، افراد را مجازات می‌کند نه عوامل را؛ زیرا مجازات کردن عامل‌ها می‌تواند منجر به مجازات افراد بی‌گناه شود. احتمالاً «درشویتز» در زمان طرح ایده «مجازات جمعی» خود به این ایراد واقف بوده است؛ زیرا از بیان خود چنین نتیجه می‌گیرد که هر گونه مبارزه مؤثر برای کاهش تروریسم به ویژه بمب‌گذاری انتحاری^۲ باید در بردارنده مسئولیت جمعی و مجازات حمایت‌کنندگان از آن اقدام باشد (Ibid.: 181). مجازات حمایت‌کنندگان در این فرض از آن روست که تأثیر مجازات فردی به صورت کامل بی‌معنا و بی‌مورد است.

قوانین مربوط به تأمین مالی تروریسم، به تروریست‌ها و افراد هم‌عقیده با آنان نمی‌پردازد، بلکه به کسبه و تجاری می‌پردازد که مایل‌اند تا از سرمایه آن‌ها با هدف حمایت از اقدامات تروریستی استفاده شود. چنین قوانینی اغلب با فهرستی از افراد و

1. Collective punishment.

۲. این تأکید از آن روست که معادله مجازات برای باز داشتن مرتکب از انجام رفتارهای انتحاری، تأثیر خود را از دست می‌دهد.

گروه‌های تروریستی همراه است که حمایت مالی از آنان می‌تواند قابل مجازات باشد. این فهرست‌ها معمولاً فرصتی را برای اثبات بی‌گناهی به گروه‌ها قبل از اعلام رسمی نام آن‌ها نمی‌دهد و پس از آن نیز معمولاً خارج کردن این نام‌ها از فهرست مذکور، کند و دشوار است، علاوه بر اینکه برای جبران خسارت وارد بر گروه نیز راهکاری در نظر گرفته نمی‌شود. «کانون وکلای بین‌المللی» در این باره از سازمان ملل متحد انتقاد کرده است؛ زیرا اجازه هیچ گونه بازنگری قضایی یا حق تجدیدنظرخواهی را برای یک فرد، گروه یا سازمان یا هر نهادی که اموالش به اشتباه در این راه توقیف شده است، نمی‌پذیرد (International Bar Association, 2003: 126). این اقدام می‌تواند خطر دیگری را در پی داشته باشد. تسری این سازوکار به حقوق داخلی می‌تواند بدون آنکه حق محاکمه منصفانه در محاکم دادگستری را به افراد و گروه‌ها بدهد، نام آن‌ها را در فهرست افراد یا گروه‌های تروریستی منتشر کند. این اقدام به سادگی فردی را بدون آنکه حق دادرسی منصفانه را رعایت کند، تروریست معرفی می‌کند که خلاف صریح حق در محاکمه منصفانه است؛ زیرا گرچه این امر ممکن است مجازات به معنای کلاسیک خود را در پی نداشته باشد، پیامدهای آن از مجازات کمتر نیست.

خطر دیگر این است که اشخاص ثالث ممکن است در روابط با کسانی که به نظرشان تروریست هستند، بسیار احتیاط کنند. این امر ممکن است باعث تحمیل شرایط سختی بر مؤسسات مالی شود. محدود کردن روابط افراد و سازمان‌ها با برخی دیگر از افراد یا سازمان‌ها، در مواردی به قدری شدید است که حالت یک مجازات و ضمانت اجرای مالی شدید را به خود می‌گیرد، حال آنکه در حالت عادی چنین ضمانت‌اجراهایی نیازمند تصمیمی قضایی است. بدیهی است که چنین تصمیمی از سوی دادگاه زمانی اتخاذ می‌شود که دلایل معقول و منطقی چنین نتیجه‌ای را به دست بدهد. این احتمال که در نتیجه ارتباط با یک فرد یا گروه بتوان یک سازمان یا فرد را به عنوان تأمین مالی تروریسم تحت تعقیب قرار داد، می‌تواند فشار زیادی را بر افراد یا گروه‌هایی تحمیل کند که احتمالاً از دید دولت‌ها عنوان تروریستی دارند. خسارات ناشی از این اتهامات به ویژه در مؤسسات مالی و بانک‌ها بسیار شدید خواهد بود، به گونه‌ای که چه بسا به صورت مجازات‌های مالی آثار خود را نشان دهد.

تغییر اصول حقوق کیفری به منظور درک بهتر و مبارزه مؤثرتر با اقدامات تروریستی ممکن است خطراتی هنجاری را نیز در بر داشته باشد. یکی از این خطرات، اعطای اختیارات گسترده به مقامات تعقیب و توجیه آن در ارتباط با اقدامات ضد تروریستی است که می‌تواند در طول زمان به سایر اجزای حقوق کیفری نیز گسترش یابد و بدین ترتیب اصول حقوق کیفری را به طور کامل از بین ببرد یا با چالش‌های جدی و اساسی مواجه سازد؛ برای نمونه، حمله به حق سکوت به عنوان یکی از حقوق اساسی متهم، برای نخستین بار در ارتباط با قوانین ضد تروریستی در حقوق انگلستان رایج شد و در حال حاضر به تمام ابعاد حقوق کیفری گسترش یافته است (Gross, 2001). وزارت دادگستری آمریکا نیز با افتخار از این موضوع یاد می‌کند که بخش‌هایی از قانون پاتریوت به جرایمی چون پورنوگرافی کودکان و برخی دیگر از جرایم که هیچ ارتباطی با تروریسم ندارند، تسری یافته است (United States Department of Justice, 2004: 19).

خطر دیگری که در این باره وجود دارد این است که تغییر اصول حقوق کیفری منجر به خطر بزرگ‌تر افزایش اشتباهات قضایی خواهد شد. نمونه بارز این اشتباهات را که حتی در مواردی به نظر، اشتباه خودخواسته هستند، می‌توان در مورد زندان «گواتانامو» دید. بنا به مشاهدات، «افراد شکارشده توسط شکارچیان انسان» به این بازداشت‌گاه منتقل می‌شوند و تحت برخوردهای غیر انسانی قرار می‌گیرند، به گونه‌ای که گویی خطرناک‌ترین تروریست‌ها هستند، در حالی که به عقیده یکی از نگهبانان این زندان، تعداد بسیاری از افراد نگهداری‌شده در آنجا تروریست نیستند، اما مسئولان بر تروریست بودن آن‌ها اصرار دارند (رز، ۱۳۸۵: ۵۷). با این افراد در زندان بدرفتاری شده و هیچ گونه ادله‌ای برای آن‌ها فاش نشده است. به علاوه که ادله مشکوک علیه آن‌ها به کار گرفته شده است.

گرچه همواره خطر محکومیت بر اساس اشتباهات قضایی وجود دارد، حقوق کیفری ضد تروریستی این خطر را بیش از حد معمول کرده و تقریباً آن را به یک ویژگی عمده در این حوزه بدل ساخته است. زمانی که برخوردهای خشونت‌بار با مظنونان یا شکنجه با هدف گردآوری دلایل در مورد متهمان و مظنونان به اقدامات تروریستی، مورد استفاده قرار گیرد، این اشتباهات بیشتر نیز خواهد شد؛ زیرا بی‌تردید،

ادله‌ای که از این راه به دست می‌آید، بیانگر واقعیتی برای ما نیستند و احتمالاً جنبهٔ دروغین و غیر واقعی دارند. بی‌تردید این ادلهٔ غیر واقعی، چنانچه مبنای محکومیت قرار گیرند، محکومیتی اشتباه را رقم خواهند زد. حقوق کیفری ضد تروریسم در برخی موارد به منظور حمایت از منابع اطلاعاتی خود اجازهٔ اطلاعاتیابی از دلایل را به متهم نمی‌دهد؛ زیرا این را خلاف امنیت ملی کشور خود می‌داند. به علاوه، برخی جرایم تروریستی به گونه‌ای تعریف می‌شوند که به جرایم معمولی شباهت بسیار دارند. برخی دیگر نیز به سادگی فرض برائت را نادیده می‌گیرند. به علاوه شیوه‌های افراطی بازجویی از متهمان نیز می‌تواند بر خطر اعترافات نادرست ایشان بیفزاید و اطلاعات نادرستی را در اختیار ما قرار دهد.

گرچه قوانین کیفری ضد تروریستی جدید ممکن است خطر محکومیت‌های اشتباه را افزایش دهد، نقش قضات مستقل و بی‌طرف در این میان مانعی در این راه است. بیشتر کشورها هنوز ابزارهای حمایتی در فرایند دادرسی را قبول دارند و این امر به متهم اجازه می‌دهد تا برای قضات مستقل توضیح دهد که قوانین کیفری جدید، حقوق او را نقض می‌کنند. با این حال، قضات نیز کاملاً از خطر اعمال فشار از سوی مقامات امنیتی مصون نیستند. این فشارها ممکن است آن‌ها را متقاعد کند که حقوق کیفری ضد تروریستی به منظور حمایت از بزه‌دیدگان و حقوق آن‌ها و نیز حفاظت از بزه‌دیدگان بالقوه قابل توجیه است و از این رو ارزیابی آن‌ها بر اساس فرایند دادرسی منصفانه با هدف برقراری تعادل میان متهم و دولت نادرست است (Colter, 2002). «رونالد دورکین» به نحو گویایی از خطرات این نتیجه‌گیری که: «الزامات دادرسی منصفانه به نحو کاملی در پرونده‌های تروریستی، با وجود استانداردهای حقوق کیفری که خطر محکومیت افراد بی‌گناه را افزایش می‌دهد، رعایت می‌شود» به ما هشدار می‌دهد (Dworkin, 2002: 47). اینکه حقوق کیفری اصول اساسی خود را چون فرض بی‌گناهی و ضرورت اثبات تقصیر بدون هیچ شک و شبههٔ منطقی از دست ندهد، امر مهمی است، هرچند برخی معتقدند که معیارهای الزام‌آور خطر دیگری را ایجاد می‌کنند و آن اینکه ممکن است دولت‌ها مدل جرم‌انگاری و مجازات را ناکارآمد بدانند و راهکار جدیدی را بجویند که همین معیارهای ضعیف را هم نداشته باشد (Ackerman, 2004: 1029).

زمانی که دولت‌ها از عرصه حقوق کیفری بگذرند، قواعد حاکم بر رفتارهای آنان، بسیار ضعیف‌تر و مبهم‌تر می‌شود، به گونه‌ای که حتی ممکن است هیچ قاعده‌ای وجود نداشته باشد.

۳. مزایای برخورد‌های قانونی در برابر واکنش‌های ضدتروریستی

خارج از حقوق کیفری

گرچه توسل به حقوق کیفری برای مبارزه با تروریسم خطراتی ابزاری و هنجاری را می‌تواند ایجاد کند، تأکید بر مسئولیت شخصی مرتکبان و استفاده از مجازات‌های پذیرفته‌شده در حقوق کیفری امتیازات زیادی دارد، به ویژه زمانی که آن را با دیگر شیوه‌های استفاده‌شده دولت‌ها مقایسه کنیم. از زمان ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بسیاری از کشورها بر شیوه‌هایی تأکید داشته‌اند که همانند حقوق کیفری بر استفاده از ابزارهای قهرآمیز و بازداشت و دستگیری تکیه دارد، اما این کار را با ضمانت‌های حمایتی کمتر از حقوق کیفری صورت داده‌اند. این جایگزین‌های بی‌قید و بند، این موارد را در بر می‌گیرد: جنگ با تروریسم در افغانستان و عراق، قتل، به کارگیری شکنجه و سایر رفتارهای غیرانسانی در زندان «ابوغریب» عراق و سایر زندان‌ها، دستگیری و توقیف بدون حق بازنگری قضایی در «گوانتانامو»، استفاده از بازداشت بدون محدودیت قضایی مطابق قوانین مهاجرت و قوانین امنیتی. این موارد را به صورت خاص می‌توان در قوانین کیفری آمریکا پیگیری کرد تا جایی که برخی بر این عقیده‌اند که «حقوق آمریکایی کامل‌ترین آیین‌های است که خطر نابودی نظام کیفری یک دولت دموکراتیک را از راه پارادایم جنگ علیه جرم نشان می‌دهد» (دلماز مارتی، ۱۳۸۸: ۱۰۱۴). این اقدامات، امتیازات حقوق کیفری و خطرات ناشی از کنار گذاشتن این شیوه را در مبارزه با اقدامات تروریستی به ما نشان می‌دهد.

در سال ۲۰۰۴ «جورج بوش» در سخنرانی خود در جمع نظامیان آمریکا این نکته را به صراحت بیان کرد که ایالات متحده تحت هدایت و رهبری او به هیچ عنوان در مبارزه با تروریسم بر حقوق کیفری تکیه نخواهد کرد. او بیان داشت:

من می‌دانم که برخی تردید دارند که آیا آمریکا اصلاً در حال جنگ با تروریسم

است؟ آن‌ها تروریسم را یک جرم می‌بینند؛ مشکلی که باید عمدتاً با ضمانت اجراهای حقوقی حل شود. بعد از حمله به مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳، برخی از بزهکاران، تعقیب، محاکمه و محکوم شدند و به زندان فرستاده شدند، اما مشکل حل نشد. تروریست‌ها همچنان در سایر کشورها آموزش می‌بینند و نقشه‌های رؤیایی طراحی می‌کنند. تروریست‌ها علیه ایالات متحده اعلام جنگ کرده‌اند و جنگ آن چیزی است که آن‌ها می‌خواهند (State of the Union Address, 20 January 2004).

بر همین اساس، آمریکا به عنوان قربانی تروریسم، علیه تروریسم اعلان جنگی کرد که نه تنها مظنونان حادثه، بلکه کشوری که مظنونان در آن قرار داشتند و دیگر کشورهای متهم به تروریسم را هدف قرار می‌داد (چامسکی، ۱۳۸۳: ۵).

«بوش» وعده نجات جهان از اشرار و مقابله با شرارت را داد که یادآور محکومیتِ بلای شرارت‌آلود تروریسم توسط «ریگان» در سال ۱۹۸۵ است. این موضوع در زمان دولت او موضع اصلی سیاست خارجی آمریکا به شمار می‌رفت (همان: ۹). با این حال، «احیای روش‌های قدیمی دوران امپراتوری‌های استعماری تحت پوشش مبارزه با تروریسم، از اصلی‌ترین دستاوردهای جنگ اخیر علیه تروریسم است که منادیان حقوق بشر و دموکراسی درباره آن سخنی نگفته بودند» (مختاری، ۱۳۸۲: ش ۳/۳۳). بی‌تردید، شیوه آغاز این جنگ خود تهدیدی برای امنیت انسانی و حقوق بشر است؛ زیرا «با به چالش کشیدن چارچوب حقوق بشر بین‌المللی و حقوق بشردوستانه که طی چندین دهه با مشقت و دقت شکل گرفته است، جنگ علیه تروریسم امنیت ما را بیش از هر حمله تروریستی دیگری تهدید می‌کند» (هافمن، ۱۳۸۵: ش ۱۳۳/۳۴).

گرچه برخی بر این عقیده‌اند که «اگر ایالات متحده هر از چند گاهی به اقدام نظامی متوسل نشود، این فشار تأثیر خود را به منزله عاملی برای جلب همکاری متحدان این کشور از دست خواهد داد. همچنین توسل گاه و بی‌گاه به اقدام تهاجمی برای حفظ روحیه داخلی نیز ضروری است» (بری آر، ۱۳۸۲: ش ۳۱/۳۵)، با این حال، این ایده که برخورد حقوقی با دشمنان کافی نیست، ایده‌ای تکراری در سیاست ضد تروریستی آمریکاست. این سیاست، به روشنی در دستور نظامی بوش مبنی بر دستگیری کسانی که در افغانستان دستگیر می‌شوند، دیده می‌شود. وضعیت زندانیان گوانتانامو همراه با

ارتکاب اعمال غیر انسانی علیه آنها و محروم کردنشان از حق محاکمه منصفانه و بسیاری از حقوق انسانی دیگر نیز بیانگر همین دیدگاه است. در این میان، ارزش‌هایی چون وظیفه حمایت از افراد در برابر خشونت و رنج بیهوده در جنگ، حمایت از آنان در برابر نقض حقوق بشر توسط دولت‌هایشان، حمایت از آنها در برابر تحقیر و نیز حمایت از آنها در برابر نتایج ناگوار بی‌اعتنایی به فقر و گرفتاری‌ها، ارزش‌های مهم‌تری هستند که در جنگ علیه تروریسم و به ویژه القاعده و طالبان، در معرض نابودی‌اند (لینکتر، ۱۳۸۲: ۱۳-۱۴).

اقدامات نظامی در زمان جنگ تحت قواعدی قرار می‌گیرند که کاملاً از رویه قضایی حاکم بر دادرسی‌های حقوقی در سیستم عدالت کیفری تفاوت دارد. این تفاوت‌ها را می‌توان در سه مرحله مهم مشاهده کرد: تعقیب، دستگیری و مجازات. (Feldman, 2002: 457-486). اصول اساسی حاکم بر حقوق کیفری، دست‌اندرکاران نظام عدالت کیفری را در هر یک از این مراحل کنترل می‌کند و محدودیت‌هایی را بر آنها تحمیل می‌نماید که اقدامات نظامی از قید و بند آن آزاد هستند.

در مرحله تعقیب، یک مبارز دشمن می‌تواند در صحنه نبرد کشته شود و حال آنکه مظنونان به ارتکاب جرم را نمی‌توان مستقیماً به قتل رساند، مگر آنکه خطری جدی را ایجاد کنند یا در راستای دفاع مشروع کشته شوند. حتی زمانی که این مظنونان در حال فرار از صحنه ارتکاب یک جرم شدید باشند نیز این محدودیت وجود دارد. پس از دستگیری، مبارزان جنگی در کمپ‌های نظامی نگهداری می‌شوند و با قواعد حقوق بشر دوستانه حمایت می‌گردند، در حالی که متهمان زندانی به طور کلی می‌توانند با سپردن ضمانت آزاد شوند. در مرحله اعمال ضمانت‌اجراها، این تفاوت بیشتر به چشم می‌آید. پاسخ پذیرفته‌شده به مبارزان جنگی در صورتی که تسلیم نشوند، مرگ است و اگر تسلیم شوند، برای مدت زیادی، احتمالاً تا پایان جنگ، در زندان نگهداری می‌شوند، در حالی که دستگاه عدالت کیفری به ندرت اقدام به اعدام بزهکاران پس از انجام یک دادرسی منصفانه می‌نماید و در صورتی که مجازات به صورت حبس باشد، مدت زمان این حبس از قبل معین است و در هر صورت برای اعمال مجازات بزهکاران، انجام تعقیب قانونی و تحمیل بار اثبات بدون شک و شبهه معقول بر دادستان ضروری

است. به علاوه، در تمامی مراحل، عوامل دست‌اندرکار سیستم عدالت کیفری ملزم هستند تا متهم را بی‌گناه بدانند تا زمانی که محکومیت او مطابق قانون و در نتیجه یک دادرسی منصفانه اثبات شود. این فرض در صحنه نبرد می‌تواند خطرناک باشد و از این رو، اعمال آن نه ضروری است و نه قابل دفاع.

گرچه جنگ‌ها نیز با قواعد حقوقی محدودکننده مواجه هستند، نسبت به تعقیب کیفری بزهکاران، غیر تبعیض‌آمیزترند. گرچه قواعد حقوق کیفری، جرم جنگی را می‌سازند و قواعد مندرج در کنوانسیون‌های ژنو، اصول حقوق بشردوستانه را الزامی می‌دانند، بی‌کیفری در اقدامات خشونت‌بار دولت‌ها و خاصیت فراگیر و تبعیض‌ناپذیر جنگ، مانعی بزرگ در راه احترام به این قواعد و اصول است.

محکومیت‌های اشتباه یکی از پیامدهای استفاده از حقوق کیفری در مبارزه با تروریسم است که همواره در تمامی جرایم معضلی برای سیستم‌های کیفری به شمار می‌رود. با این حال، به نظر نمی‌رسد که پیامدهای ناگوار آن به گستردگی عواقب جنگ باشد.

حقوق مهاجرت به ویژه در کشورهای غربی، تقریباً یکی از ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین ابزارها در مبارزه با تروریسم بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است. حقوق مهاجرت به صورت عادی از مواردی استفاده می‌کند که در حقوق کیفری جرایم مشکل‌دار شناخته می‌شوند و معیارهای اثبات آن نیز آشکارا از معیارهای اثبات منطقی و بدون شک و شبهه معقول در حقوق کیفری پایین‌تر و سبک‌تر است. گرچه قوانین کیفری ضد تروریستی در ارتباط با مهاجرت به شدت تحت تأثیر قرار گرفته است (Maclin, 2003) استانداردهای آن در ارتباط با دادرسی منصفانه از قوانین مهاجرت بهتر و بالاتر است. حقوق مهاجرت همچنین نسبت به حقوق کیفری، بازداشت‌های پیشگیرانه، تعقیبی و نامعین بیشتری را مورد پذیرش قرار می‌دهد؛ برای نمونه، در انگلستان در مورد غیر شهروندانی که مظنون به ارتکاب اقدامات تروریستی هستند و اخراج آن‌ها نیز به دلیل بیم از شکنجه شدن آن‌ها شدنی نیست، معیارهای دادرسی منصفانه رعایت نمی‌شود و بازداشت‌های نامعین به میزان زیادی کاربرد دارد. به علاوه که چنین قوانینی به میزان زیادی میان شهروندان و غیر شهروندان تبعیض اعمال می‌کند. قوانین مهاجرت اجازه

گسترده‌ای برای بازداشت بدون محاکمه در نظر گرفته‌اند و از آنجا که با نظم عمومی در ارتباط است، نسبت به آن سختگیری بیشتری روا داشته می‌شود.

استفاده از قوانین مهاجرت برای بازداشت و اخراج افراد مظنون به تروریست، جایگزین مناسب و ساده‌ای را برای قوانین کیفری مبنی بر تعقیب متهمان به ارتکاب اقدامات تروریستی فراهم کرده است. بیشتر قوانین ضد تروریستی، جرایم را به صورت گسترده و با صلاحیت مضاعف تعریف کرده‌اند. تأکید بر حقوق مربوط به مهاجرت در قانون تروریسم، جرم و بی‌نظمی ۲۰۰۱ انگلستان، تعاریف گسترده‌ای را از جرایم مربوط به تروریسم از جمله عضویت در گروه‌های تروریستی ارائه می‌دهد و اختیار برخورد با این جرایم را نیز به مقامات مهاجرت، و نه مقامات دستگاه عدالت کیفری می‌سپارد. برای پایان دادن به این وضع، «کمیته نیوتن» در بررسی این قانون پیشنهاد کرد که اختیارات مندرج در پاراگراف ۴ «قانون ضد تروریسم» ۲۰۰۱، به مقامات تعقیب دادستانی واگذار شود و به علاوه تبعیض میان شهروندان و غیر شهروندان از میان برود (Lord Newton (chair), 2003: paras. 203-205). دولت بریتانیا این پیشنهاد را رد کرد و بیان داشت که این پیشنهاد، مشکل حمایت از اطلاعات حساس و محرمانه را حل نمی‌کند و به علاوه، متهم را قادر می‌سازد تا به نحو کامل از پرونده و دلایل موجود در آن اطلاع یابد (Home Secretary, 2004: Part II, para. 37) و این چیزی نیست که در جرایم تروریستی پذیرفتنی باشد. تأکید بر استفاده از استانداردهای مهاجرت از آن روست که این راهکار پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ساده‌ترین راه برای بازداشت پیشگیرانه نامحدود بوده است و به علاوه، حق اطلاع‌یابی متهم غیر شهروند از پرونده را نیز از وی می‌گیرد. نیز هیچ تلاشی برای احراز محکومیت بر اساس معیارهای منطقی و بدون شک و شبهه معقول و منطبق با اصول دادرسی منصفانه صورت نمی‌گیرد.

حقوق مهاجرت نسبت به حقوق کیفری انعطاف بیشتری دارد و مواردی را در خود جای می‌دهد که در حقوق کیفری پذیرفتنی نیست. برخی کشورها در پذیرش تقاضای مهاجرت محدودیت زیادی قائل شده‌اند و این امر را با دلایل امنیتی توجیه می‌کنند. اعمال این محدودیت برای تمامی تقاضاهاست حال آنکه تروریست‌ها درصد بسیار کمی از افراد را تشکیل می‌دهند. این امر، با وجود کلی‌گویی زیادی که در قوانین

کیفری به تصویر می کشد، در مواردی کلی گرایي آن کمتر از حد لازم است؛ زیرا این قوانین نمی توانند پاسخ گوی تروریست‌هایی باشند که متعلق به کشور خود یا شهروند کشور تلقی می شوند.

بدین ترتیب، گرچه حقوق کیفری پاسخی است به اقدامات تروریستی که می تواند خود را ابزاری سیاسی نیز مطرح کند که از بسیاری از اصول خود فاصله می گیرد، نسبت به جایگزین‌های غیر حقوقی خود از مزایای بسیاری برخوردار است. با این حال، پاسخ به تروریسم نیازمند استراتژی جامعی است که حقوق کیفری می تواند یکی از اجزای آن را تشکیل دهد.

۴. ابعاد هنجاری و ابزاری یک استراتژی ضد تروریستی وسیع

به حقوق کیفری در مبارزه با جرایم تروریستی نباید بی‌اعتنایی کرد. با این حال، این حقوق نمی تواند ابزاری انحصاری در این راه باشد. حقوق کیفری باید در مرکز یک استراتژی کامل و جامع ضد تروریستی قرار گیرد. این واقعیت به ما خاطرنشان می کند که چرا در اصلاحات قانونی در راستای انطباق قوانین کیفری داخلی کشورها با قطعنامه ۱۳۷۳ و نیز در بحث‌های عمومی، حقوق کیفری تنها بخشی از سیاست ضد تروریسم را تشکیل می دهد. هم در بعد هنجاری و هم در بعد ابزاری، یک سیاست ضد تروریستی گسترده نمی تواند تنها بر حقوق کیفری تکیه داشته باشد.

تشریح یک سیاست کامل ضد تروریستی در حوصله این بحث نمی گنجد، اما این طرح می تواند با همکاری منظم سایر طرح‌ها و برنامه‌های خارج از بحث تروریسم و یا حتی خارج از بحث جرم گسترش یابد. یک طرح موفق برای استفاده از حقوق کیفری در دل یک سیاست ضد تروریستی گسترده تر می تواند از زمینه‌های بهداشت عمومی و علم و فناوری آغاز شود (National Research Council, 2002). به منظور تخمین معیارهای پیشگیرانه که می تواند صدمات را قبل، در جریان و بعد از تصادفات رانندگی کاهش دهد، «ویلیام هادون»^۱ آسیب‌شناس، برنامه‌ای جامع را برای کاهش آسیب‌ها پیشنهاد

1. William Haddon.

می‌کند. در این ساختار بندی، «هادون» میان معیارهایی که مستقیماً بر عامل ایجاد خسارت (راننده) وارد می‌شود و معیارهایی که بر عامل ثالث و یا محیط تحمیل می‌شود، تمایز می‌نهد. به عقیده او توجه بسیاری به رفتار راننده خطا کار صورت گرفته است و منابع بسیاری نیز به تغییر رفتار در چنین راننده‌ای قبل از تصادف، کاهش میزان صدمات با افزایش نظم و سرعت در کمک‌رسانی و نیز توجه به محلی که تصادف در آنجا رخ داده است، اختصاص یافته است. با این حال، باید توجه داشت که موضوع یک برنامه گسترده برای ایمنی ترافیک، نباید تنها راننده‌ای باشد که به صورت خطرناک رانندگی می‌کند، بلکه احداث کنندگان جاده‌ها و خیابان‌ها، سازندگان خودروها و کسانی که وظیفه رسیدگی به وضعیت تصادف را دارند، همگی باید در قالب طرح جامع کاهش آسیب، مورد توجه قرار گیرند. به عقیده «هادون»، برنامه‌ریزی درباره ترافیک تنها اصلاح راننده خطا کار نیست، بلکه برنامه او روکش داشبورد، کیسه هوا و بسیاری دیگر از مسائل جزئی را شامل می‌شود (Haddon, 1972: 168-174). با الهام از طرح «هادون» می‌توان گفت که اقدامات تروریستی نیز همچون سایر آسیب‌های اجتماعی، تا حدی اجتناب‌ناپذیرند و از این رو، باید منابع بیشتری را برای نظم‌دهی به عوامل محیطی، قبل، در جریان و بعد از حادثه تروریستی اختصاص دهیم تا زیان‌های حادثه به حداقل برسد. در اقدام قبل از حادثه تروریستی باید قواعد و مقررات منظمی در ارتباط با مواردی که برای تروریست‌ها جذاب هستند، وضع شود. در این راه، تضمین عدم دسترسی تروریست‌ها به مواد و عوامل مرگباری چون ماده هسته‌ای، عوامل میکروبی و... ضرورتی ویژه است. این گونه اقدامات می‌تواند با کمک قوانین اداری به انجام برسد که تهدید کمتری نسبت به آزادی افراد، دادرسی منصفانه و برابری ایجاد می‌کند و همزمان می‌تواند ما را در برابر حوادثی که متضمن استفاده از عوامل میکروبی و هسته‌ای است، مصون نگه دارد. به سادگی می‌توان گفت که رعایت چنین معیارهایی شاید می‌توانست خسارات ناشی از برخی حوادث تروریستی را به میزان قابل توجهی کاهش دهد.

مفهوم دیگری که در اتخاذ یک سیاست جامع ضد تروریستی می‌توان به آن توجه

کرد، ایده «قواعد حساس»^۱ است که «جان براثویت»^۲ مطرح کرد. اساس این نظریه عبارت است از هرمی از مقررات که در صورت ناکارآمدی اجازه دخالت دولتی را می‌دهد. به عقیده «براثویت»، رفتار مرتکبان و اعمال ضد اجتماعی آن‌ها می‌تواند به نحو بهتری توسط طرف ثالث در اجتماع که تأثیر بیشتری بر آن‌ها دارد، کنترل شود. در طراحی هرم مقررات «براثویت»، تلاش برای ترغیب مرتکب احتمالی به خودداری از انجام رفتار، مذاکره و حل مسئله به صورت صلح‌آمیز در قاعده هرم و راهکاری ابتدایی است و در صورتی که این راهکارها سودمند واقع نشود، به صورت تدریجی اجازه سخت‌گیری بیشتر نسبت به مرتکبان صادر می‌شود و گام به گام پاسخ‌ها به بازدارندگی، کیفر و در نهایت به ناتوان‌سازی مرتکبان غیر منطقی، تغییر شکل می‌یابد (Braithwaite, 2002: 31-32). این افراد از آن رو موضوع پاسخ‌های شدیدتر قرار می‌گیرند که به صورت غیر منطقی از پذیرش راه حل‌های ساده‌تر و صلح‌آمیز خودداری می‌کنند. گرچه می‌توان گفت که شاید چنین ایده‌ای درباره گروه‌هایی چون القاعده که تمایل به کشتن و تخریب دارند، اجراشدنی نیست، احترام و توجه به طرف ثالث که می‌تواند بر رفتار تروریست‌ها تأثیر داشته باشد، ارزش آن را دارد که از این راهکار استفاده شود.

یکی از خطرات تمرکز بر جنگ و حقوق کیفری برای مبارزه با تروریسم آن است که از راهکارهای ساده‌تری که به عوامل ریشه‌ای تروریسم می‌پردازد، غافل است. کمسیون ۱۱ سپتامبر، این موضوع را به رسمیت شناخته است که دولت‌های تحت فشار و دولت‌های ورشکسته سیاسی، ناامیدی و بی‌سوادی، عواملی‌اند که می‌توان در انجام رفتارهای تروریستی به آن‌ها توجه کرد (The 9/11 Commission Report, 2004: paras. 12.2-12.3). در صورت پاسخ به این عوامل، شاید بتوان اقدامات تروریستی را به ابزاری غیر جذاب برای برخی تروریست‌های احتمالی تبدیل کرد.

به کارگیری رویکردی هرمی، اتخاذ راهکارهایی ناتوان‌کننده را ممکن می‌سازد. نخستین استراتژی می‌تواند به کار بستن قواعد اداری برای اجتناب از دسترسی

1. Responsive regulation.
2. John Braithwaite.

تروریست‌ها به وسایل و امکانات تروریستی باشد. هر چه از قاعده این هرم بالاتر رویم، ابزارهای قاطع‌تری همچون حقوق کیفری، ابزارهای بازدارندگی و حتی راهکاری خشن همچون جنگ در اختیار ما قرار می‌گیرد. علاوه بر این، می‌توان در قالب ایده‌هرمی بیان داشت که شیوه‌هایی همچون جنگ و اقدامات بازدارنده و پیشگیرانه می‌توانند آخرین راه حل در برابر تهدیدات تروریستی باشند. این هرم، پایان کار نیست و باید با تحلیل‌هایی هنجاری که برخی الزامات را برای مشروعیت اقدامات ضد تروریستی تحمیل می‌کند، حمایت شود. برخی در چهارچوب این طرح جامع، بر این عقیده‌اند که: اقدامات تهاجمی و توانمندی‌های نظامی تهاجمی از ضروریات یک راهبرد موفق است. این اقدامات افزون بر گروه‌های تروریستی همچون القاعده، باید درباره‌ی رژیم‌هایی که با این گروه‌ها همکاری می‌کنند، نیز اعمال شود (بری آر، ۱۳۸۲: ش ۳۳/۳۵).

با این حال، یکی از خطرات این رویکرد هرمی در مبارزه با تروریسم آن است که این شیوه می‌تواند شیوه خودتوجهی ساده برای استفاده از ابزارهای خشونت‌آمیز علیه تروریست‌ها باشد و پاسخی به این پرسش که چگونه جامعه‌ای غیر اخلاقی می‌تواند علیه تروریسم مبارزه کند؟ (Dershwitz, 2002: 165). برخی شیوه‌ها همچون شکنجه و رفتارهای غیر انسانی و کشتن افراد مشخص، نباید در این هرم قرار گیرد و همچنان باید شیوه‌هایی غیر قانونی باشند. با استفاده از توجیه برخورد هرمی، بسیاری از شیوه‌های سؤال‌برانگیز می‌تواند با این توجیه که «شیوه‌های ملایم‌تر کارایی ندارند»، در مبارزه با تروریسم استفاده شوند و حقوق افراد نادیده گرفته شود. بدین ترتیب باید گفت که نیاز به شیوه‌های دموکراتیک‌تر و قانونی‌تر در بسیاری از اقدامات و سیاست‌های خشونت‌آمیز تروریستی احساس می‌شود. این نیاز تا زمانی که تمام رفتارهای ضد تروریستی موضوع بررسی‌های قانونی قرار گیرند، احساس می‌شود.

دادگاه عالی آمریکا در تصمیمات ژوئن ۲۰۰۴ در مورد پرونده‌های «مبارزان دشمن» و «خلیج گوانتانامو»، برخی دشواری‌های اعمال سیستم‌های قانونی در مقایسه با جایگزین‌های سهل‌گیرانه حقوق کیفری را آشکار ساخت. در هر دوی این پرونده‌ها، دولت بوش به این بیان رئیس دولت مبنی بر اینکه «برخورد با دشمنان از طریق

کاغذهای قانون کفایت نمی‌کند»، وفادار ماندند. بنا به اظهار وکلای دولت در این پرونده‌ها، دادگاه‌های آمریکا صلاحیت بررسی پرونده‌های بازداشت‌شدگان خلیج گواتانامو را ندارند و از این رو، دادگاه باید به تصمیمات اجرایی دولت مبنی بر اعلام نام دشمنان ملت آمریکا احترام بگذارد. این یک پیروزی برای قانون بود که در چنین وضعیت بی‌قانونی، دفاعیات دولت، تنها حمایت ۳ قاضی را در پرونده «خلیج گواتانامو»، و یک قاضی در پرونده «مبارزان دشمن» به دست آورد. ۶ قاضی صلاحیت رسیدگی به پرونده زندانیان گواتانامو را که منطقه‌ای تحت کنترل دولت آمریکاست، تأیید کردند و دیدگاه اقلیت را که دادگاه‌های آمریکا صلاحیت رسیدگی به منطقه دور از ساحل، و غیر شهروندان آمریکایی را ندارد، رد کردند (Rasul v. Bush 124 S. Ct. 2686 (2004)). این رویکرد، مزایای دادرسی کیفری را آشکار ساخت، اما این امکان را نیز نشان داد که قانون‌گذار از طریق تعلیقی آشکار می‌تواند قانون‌مندی در نظام دادرسی کیفری را معلق سازد.

۵. ایرادات وارد بر جرم‌انگاری‌های ضد تروریستی

در کنار برخی ویژگی‌های تعریف قانونی تروریسم که تا حدودی درباره تمامی جرایم ضد امنیت ملی مشاهده می‌شود و از این رو بدون آنکه بتوان برای آن توجیهی ارائه کرد، می‌توان آن‌ها را در حد معقول پذیرفت، حقوق کیفری ضد تروریستی که قوانین ماهوی و شکلی سخت گیرانه‌ای را همراه خود آورده است، ایراداتی اساسی دارد که آن را از حقوق کیفری جدا می‌کند و به مصلحت‌گرایی سیاسی نزدیک می‌سازد. قوانین ضد تروریستی به جز ویژگی‌های مقطعی، مشکلاتی اساسی به همراه می‌آورند. این قوانین به دلیل اینکه آزادی و فضاهای عمومی را خطرات بالقوه‌ای محسوب می‌کنند، به نوعی مخل حقوق شهروندی‌اند و مورد سوءظن عموم قرار می‌گیرند (آلبرشت، ۱۳۸۵: ش ۱۱/۱۷۰). پیگیری این نکته در قوانین ضد تروریستی جدید ما را به دو ایراد اساسی می‌رساند: نخست، امنیت‌گرایی حقوق کیفری است و دوم، دشمن‌گرایی حقوق کیفری.

الف) رویکرد امنیتی به جرایم تروریستی در حقوق کیفری

بی تردید، تمامی قوانین کیفری به امنیت توجه دارند و یکی از اهداف خود را تأمین و حفظ آن تعریف می‌کنند. با این حال، باید دانست که پرداختن افراطی به امنیت ملی، بی‌تردید آزادی شهروندان را قربانی خواهد کرد؛ زیرا این دو موضوع همواره در تقابل یکدیگر هستند (عالی‌پور، ۱۳۸۷) و توجه به یکی، بی‌اعتنایی به دیگری را در پی خواهد داشت. با وجود این، گرچه قوانین کیفری، نمودی از اعمال قدرت دولتهاست و همواره منافع ایشان را مد نظر دارد، نمی‌توان گفت که همواره آزادی افراد را فدای امنیت دولت‌ها می‌کند. تنها در رودرویی این دو است که می‌توان گفت دولت‌ها کدام یک را بر دیگری ترجیح می‌دهند: امنیت را به سود آزادی یا آزادی را به سود امنیت؟

پس از وقایع تروریستی سال‌های اخیر و روی آوردن حقوق کیفری به سمت نسل جدید خود، یعنی حقوق کیفری ضد تروریستی، امنیت‌گرایی در قوانین ضد تروریستی صراحت بیشتری به خود گرفت. این امنیت‌گرایی را می‌توان در دو بعد ماهوی و شکلی به وضوح مشاهده کرد (همان: ۲۰۷ به بعد). در بعد ماهوی می‌توان جرم‌انگاری پیش‌دستانه را یکی از نمونه‌های امنیتی شدن ذکر کرد. گرچه فرایند جرم‌انگاری بازنمود رفتار اجتماعی غیر قابل پذیرش است و برای پاسخ‌دهی به این رفتار خود را نمایان می‌سازد، در عرصه حقوق کیفری ضد تروریستی می‌توان نمونه‌هایی از جرم‌انگاری پیش‌دستانه را مشاهده کرد. این فرایند، رفتارهایی را جرم‌انگاری و مجازات می‌کند که تا کنون توانایی ظهور نیافته‌اند، اما در آینده احتمال وقوع آن‌ها وجود دارد.

بیان مبهم و عدول از اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها عامل دیگری است که امنیت‌گرایی حقوق کیفری ضد تروریستی را تأیید می‌کند. استفاده شعارگونه از این واژه بدون اینکه تعریفی واضح از آن داده شود و یا حتی اعطای اختیار به سازمان‌های غیر تقنینی برای تعیین مصادیق تروریست، از دیگر مواردی است که آشکارا در نسل حقوق کیفری ضد تروریستی دیده می‌شود و حال آنکه اصل قانونی بودن اقتضای آن را دارد که مرجع قانون‌گذاری جرایم و مجازات‌ها را به صراحت بیان کند. در کنار

استفاده از عبارات مبهم در جرم‌انگاری‌های امنیتی به طور کلی، و جرم‌انگاری‌های تروریستی به طور خاص، واگذاری اختیار تعیین تروریست‌ها به دولت و نه دادگاه‌های قضایی نیز امری است که آشکارا این اصل را نقض می‌کند. اختیار دولت آمریکا مبنی بر اعلام نام گروه‌های تروریستی، از جمله این اختیارات است، در حالی که تعیین این امر باید بر عهده دادگاه‌ها باشد و امری حقوقی و در دل فرایند دادرسی تلقی شود. این ایراد در «قانون ضد تروریسم» ۲۰۰۱ انگلستان نیز به چشم می‌خورد که در طی آن چنین اختیاری به اداره مهاجرت واگذار شده است تا بتواند افرادی را که نسبت به آن‌ها ظن تروریست بودن دارد، مشمول ضمانت اجراهای «قانون مهاجرت» ۱۹۷۱ قرار دهد، بدون اینکه تروریست بودن فرد در دادگاه صالح به اثبات رسیده باشد.

در کنار امنیت‌گرایی قوانین ضد تروریستی در بعد ماهوی، حقوق شکلی نیز جالب توجه است که شنود مکالمات تلفنی، افشای اطلاعات، بازداشت بدون مدت، پذیرش اماره مجرمیت^۱ و موارد مشابه دیگر، از مصادیق آن هستند و به نحو گسترده‌ای در قانون پاتریوت آمریکا دیده می‌شوند (همان: ۲۱۸).

بدین ترتیب می‌بینیم که قانون‌گذاری در ورای حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، هم به واسطه قطعنامه‌های شورای امنیت برای تمامی کشورها الزامی شناخته شده است و هم اینکه پس از این مقطع زمانی، رویکردی امنیت‌محور یافته‌اند (عالی‌پور، ۱۳۸۶: ش ۱۱۶/۶-۱۱۷). یکی دیگر از نمودهای این گرایش به سمت امنیت را می‌توان در واگذاری اختیارات گسترده به مقامات اجرایی و امنیتی دید. در ایالات متحده، مبارزه با تروریسم با تقویت بی‌سابقه نیروهای اجرایی همراه شده است. تقریباً ۶ هفته پس از این حملات، کنگره در روز ۲۶ اکتبر به قانونی رأی داد که علناً آزادی‌های مدنی را محدود می‌کرد تا اقدامات قضایی و پلیسی برای مبارزه ضد تروریستی راحت‌تر شود. این قانون تحت عنوان «قانون میهن پرستی»^۲ مشتمل بر ۳۴۲ صفحه بود و شامل مجموعه‌ای از مقرراتی

۱. ماده ۲۰۳-۴۲۱ قانون جزای فرانسه، این ایده را بدین گونه به تصویر می‌کشد: «ناتوانی در توجیه منابع مالی مطابق با روند معمول زندگی شخص با توجه به روابط معمول با یک یا چند شخصی که به یک یا چند مورد از رفتارهای ذکر شده در مواد ۴۲۱ تا ۴۲۱-۲۰۲ مبادرت نموده‌اند، مستوجب ۷ سال حبس ساده و ۱۰۰ هزار یورو جزای نقدی است».

2. PATRIOT Act.

که بخش بزرگی از قوانین فدرال در زمینه‌های بسیاری همچون آیین دادرسی کیفری، کنترل و حفاظت از مرزها، پول‌شویی و منابع مالی تروریسم، کمک به قربانیان، اطلاعات و مهاجرت و... را اصلاح می‌کرد (آدام، ۱۳۸۸: ۱۱).

ب) جایگزینی «دشمن» با «مجرم» در مبارزه کیفری با تروریسم

حقوق کیفری همواره باید به صورت یکسان بر همگان سایه افکند و این، همان اصل برابری افراد در برابر قانون است. بر اساس این اصل، اعمال تبعیض در حقوق کیفری خلاف اصل برابری است و پذیرفتنی نیست. اعمال قانون بر افراد به صورت غیر تبعیض‌آمیز نتیجه‌ای است که از این اصل برمی‌خیزد. گرچه تروریسم، ناقض حقوق بشر و آزادی‌های اساسی شهروندان است، مبارزه با آن نمی‌تواند بدون رعایت استانداردهای حقوق بشر صورت گیرد. لزوم رعایت حقوق بشر در مقابله با اقدامات تروریستی، مبتنی بر قواعد حقوق بین‌الملل بشر و اعمال یکسان آن نسبت به تمام افراد است. حقوق بشر فارغ از مقام و موقعیت هر کس، حمایت از حقوق و آزادی‌های اساسی افراد را محور برخوردهای دولتی قرار داده است (حکیمی‌ها، ۱۳۸۵: ۱۱۶).

تروریسم، مفهومی سیاسی است و از آنجا که در دنیای سیاست، دشمن جای مجرم را در حقوق کیفری می‌گیرد، پیروی حقوق کیفری از تفکرات سیاسی و ایجاد حقوق کیفری ضد تروریستی جدید، مجرمان را در قوانین این حوزه به سان دشمنانی به تصویر می‌کشد که جدای از جامعه‌اند و از این رو، هیچ گونه حمایتی شامل آن‌ها نمی‌شود. این در حالی است که دولت‌ها با توجه به الزامات بین‌المللی خود، باید آزادی افراد را محترم بشمرند و برخوردهای خود را در قالب معیارهای جهانی حقوق بشر محدود کنند. با این حال، برخی با این بیان که: «تروریسم ناقض حقوق انسانی قربانیان بی‌گناه است، متهمان تروریستی نمی‌توانند مدعی باشند که مطابق معیارهای حقوق بشر با آن‌ها برخورد شود؛ زیرا حقوق انسانی مردم بی‌گناه مستلزم حمایت است» (شریفی طرازکوهی، ۱۳۷۷: ۱۰۲) برخوردهای تبعیض‌آمیز و دشمن‌گونه را در حق تروریست‌ها روا می‌دانند.

در عرصه قوانین کیفری ضد تروریستی می‌توان دو دسته متضاد از افراد را دید:

نخست، شهروندانی که مطیع قانون هستند و مورد حمایت؛ و دوم، دشمنانی که شهروند نیستند و باید با اینان مقابله شود. اینان دشمن هستند و باید آماج برخوردی خشن و سخت از سوی دولت واقع شوند، ولو اینکه در فرایند این برخورد خشن، اصول حقوق بشری رعایت نگردد. محدودیت‌های کارکردی حقوق کیفری در زمینه شناسایی و مبارزه با تروریسم موجب گردیده است تا مفهوم «دشمن» در تقابل با مفهوم «شهروند» وارد این عرصه گردد که هم در عرصه عملی و هم در قلمرو نظری می‌توان آن را مشاهده کرد (صدر توحیدخانه، ۱۳۸۸: ۴۶۵). همین دشمن محوری به نحو قابل توجهی، تبعیض را وارد قوانین کیفری ضد تروریستی نموده است. ماده ۲۲ «قانون ضد تروریسم» ۲۰۰۱ انگلستان، هر گونه تسری کامل قانون مهاجرت ۱۹۷۱ را که می‌تواند به عدم ورود یا انتقال یک شخص از انگلستان منجر شود، اجازه می‌دهد تا اینکه علیه یک تروریست بین‌المللی اتخاذ شود، هر چند که این حکم نتواند به انتقال یک شخص از انگلستان بنا به دلایل حقوقی یا عملی منتج شود. گنجانیدن یک عنصر قانون مهاجرت در این تمهید بدین معناست که این قانون تنها نسبت به کسانی که تبعه انگلستان نیستند، اعمال‌شدنی است (حاتمی و حاجی‌زاده، ۱۳۸۶: ش ۱۴۵/۳۶) و این به معنای تبعیض در اجرای قوانین کیفری است.

این تبعیض در عرصه عمل و اجرا حتی بیشتر خواهد بود به گونه‌ای که آنچه در عمل در عرصه مبارزه با اقدامات تروریستی نمود می‌یابد، به طور کلی افراد خارجی را در بر می‌گیرد. این تبعیض تا حدی است که در دل آن می‌توان نژادپرستی ذاتی برخی سیستم‌های سیاسی همچون انگلستان و آمریکا را مشاهده کرد. این تبعیض از حیث مذهبی، مسلمانان را نشانه رفته است و از حیث ملی غیر اروپاییان را (ر.ک: مهرا، ۱۳۸۶: ش ۷۰-۵۹/۴).

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گفته شد به جرئت می‌توان ادعا کرد که حقوق کیفری به تنهایی نمی‌تواند راه حلی مناسب برای مبارزه با تروریسم باشد، بلکه باید در قالب یک برنامه و راهبرد گسترده‌تر، در کنار قواعد و راه‌حل‌هایی که طرف‌های ثالث درگیر در یک

اقدام تروریستی و حتی محیط ارتکاب جرم پیش می‌نهند، بررسی شود. در این فرایند، نیازمند راهبردهایی منطقی و قوی هستیم تا بتواند ما را نه تنها در برابر تروریسم، که در برابر تمامی صدمات و خطرات زندگی در جامعه مدرن محافظت کند. با این حال، همواره باید این نکته را مد نظر داشت که تأکید زیاد بر خطر تروریسم ممکن است به اهداف سیاسی تروریست‌ها اهمیتی بیش از آنچه باید، بدهد و نتیجه اینکه احتمالاً چنین تصویری ایجاد خواهد شد که بزرگ‌ترین خطر تروریسم، واکنش شدیدی است که در جوامع دموکراتیک، ساختار دموکراسی را نادیده می‌گیرند.

با وجود این، به صورت همزمان الزام سیاسی برای وضع قوانین کیفری جدید به عنوان پاسخی به اقدامات تروریستی وحشت‌انگیز، به نظر مقاومت‌ناپذیر است و از این رو، حقوق کیفری نقش مهمی را در برنامه‌های ضد تروریستی بر عهده خواهد داشت. این قوانین نه تنها بر تروریست‌ها بلکه بر طرف‌های ثالثی که از تروریست‌ها حمایت می‌کنند نیز تحمیل خواهد شد. نباید در ارزش بازدارندگی چنین قوانینی اغراق شود و باید در وضع چنین قوانین ضد تروریستی به این نکته همواره توجه کرد که هر گونه نقض اصول کلی فرایند دادرسی منصفانه در حقوق ضد تروریستی به سایر اجزای حقوق کیفری تسری نیابد. حقوق کیفری بیانگر ارزش‌های مهمی است از جمله مسئولیت شخصی، بازداشت قانونی و بازداشت توسط مقامات قانونی، مجازات مناسب و دادرسی منصفانه، که این اصول نباید به سادگی در سایه جنگ با تروریسم نادیده گرفته شود. از این رو، گرچه حقوق کیفری می‌تواند نسبت به جایگزین‌های بی‌قید و بند خود در مبارزه با تروریسم، گزینه خوبی در دستان عاملان مبارزه با تروریسم باشد، نباید همیشه تنها راه حل قلمداد گردد.

تهدیدات تروریستی می‌تواند با نقض قوانین کیفری، حقوق کیفری را از هیئت بیندازد و آن را به سخره بگیرد، اما یک خطر شدیدتر که احتمالاً در نتیجه واکنش به چنین اقدامی صورت خواهد گرفت، آن است که دولت‌ها در مبارزه و پاسخ‌دهی به این اقدامات گستاخانه، قواعد و محدودیت‌های حقوق کیفری را نادیده بگیرند و به معیارهای ضد تروریستی بی‌قید و بندتری، چون جنگ، شکنجه، قتل، بازداشت پیشگیرانه و اعمال محدودیت‌های گسترده بر مهاجرت متوسل شوند.

بنابراین، همواره باید توجه داشت که وابستگی حقوق به قدرت‌های سیاسی درگیر در یک مبارزه تروریستی، ابزارهای عادلانه حقوق کیفری را به ابزارهایی برای اقدامات غیر عادلانه دولت‌ها تبدیل نکند.



کتاب‌شناسی

۱. آدم، الکساندر، مبارزه با تروریسم؛ مطالعه تطبیقی اتحادیه اروپا - ایالات متحده آمریکا، ترجمه ابوالحسن شکری، تهران، سازمان عقیدتی سیاسی ناجا، ۱۳۸۸ ش.
۲. آلبرشت، هانس یورگ، «تروریسم؛ خطر و قانون‌گذاری»، ترجمه مهدی مقیمی و مجید قورچی‌بیگی، فصلنامه تخصصی فقه و حقوق، سال سوم، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۸۵ ش.
۳. اردبیلی، محمدعلی، «مفهوم تروریسم»، تروریسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بین‌الملل (مجموعه مقالات و سخنرانی‌های ارائه‌شده به همایش)، تهران، چاپ روزنامه رسمی، تابستان ۱۳۸۱ ش.
۴. بری آر، پوزن، «مبارزه با تروریسم: استراتژی بزرگ، استراتژی و تاکتیک»، ترجمه علی رضایی، مجله نگاه، سال چهارم، شماره ۳۵، خرداد ۱۳۸۲ ش.
۵. پاکنهاد، امیر، سیاست جنایی ریسک‌مدار، تهران، میزان، ۱۳۸۸ ش.
۶. تنسخری، محمدعلی، «حوادث تروریستی، مسائل پیرامونی آن و برخورد انسانی»، اسلام قربانی تروریسم (مجموعه مقالات همایش جهان اسلام قربانی تروریسم)، تهران، مجمع جهانی صلح اسلامی، ۱۳۸۸ ش.
۷. توماس، فیلیپ، واکنش‌های قانونی به تروریسم؛ نگرش انتقادی، ترجمه محمود سلیمی (گزارش پژوهشی)، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲ ش.
۸. چامسکی، نوام، تروریست‌های جهانی چه کسانی هستند؟، ترجمه مجتبی طاهری (گزارش پژوهشی)، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳ ش.
۹. حاتمی، مهدی و محمود حاجی‌زاده، «بررسی قانون ضد تروریسم انگلستان»، مجله حقوقی، شماره ۳۶، بهار - تابستان ۱۳۸۶ ش.
۱۰. حکیمی‌ها، سعید، تروریسم در حقوق کیفری ایران و اسناد بین‌المللی، پایان‌نامه دکتری دانشگاه تربیت مدرس، مردادماه ۱۳۸۵ ش.
۱۱. دلماس مارتی، میری، «پارادایم جنگ علیه جرم، مشروع ساختن امر غیر انسانی»، ترجمه روح‌الدین کردعلیوند، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقاله‌ها)، تهران، میزان، ۱۳۸۸ ش.
۱۲. رز، دیوید، گوانتانامو، جنگ آمریکا علیه حقوق بشر، ترجمه نجله خندقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵ ش.
۱۳. زر نشان، شهرام، «شورای امنیت و تعهدات دولت‌ها برای مقابله با تروریسم»، مجله حقوقی، شماره ۳۸، بهار و تابستان ۱۳۸۶ ش.
۱۴. شاملو، باقر، «تفکیک بین تروریسم و جرم سیاسی»، تروریسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بین‌الملل (مجموعه مقالات و سخنرانی‌های ارائه‌شده به همایش)، تهران، چاپ روزنامه رسمی، ۱۳۸۱ ش.
۱۵. شریفی طرازکوهی، حسین، حقوق بشر در پرتو تحولات بین‌المللی، تهران، دادگستر، ۱۳۷۷ ش.
۱۶. صدر توحدخانه، محمد، «حقوق در چنبره دشمن؛ از سیاست آمریکایی جنگ با ترور تا نظریه آلمانی حقوق کیفری دشمنان»، علوم جنایی (مجموعه مقاله‌ها)، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۸۸ ش.
۱۷. عالی‌پور، حسن، «اقدامات تروریستی: موقعیت‌سنجی قانونی، ضرورت‌سنجی تقنینی»، مجله برداشت دوم، شماره ۶، ۱۳۸۶ ش.
۱۸. همو، توازن میان امنیت ملی و آزادی‌های فردی در پرتو مبارزه با جرایم تروریستی، پایان‌نامه دکتری دانشگاه شهید بهشتی، زمستان ۱۳۸۷ ش.

۱۹. عبدالحی، محسن، «مفهوم تروریسم بین‌المللی و تعریف آن در جامعه بین‌المللی»، سرکوب تروریسم در حقوق بین‌الملل معاصر، نگارش محسن عبدالحی و فاطمه کیهانلو، تهران، اداره چاپ و انتشارات ریاست جمهوری، ۱۳۸۴ ش.
۲۰. فلوری، موریس، «حقوق بین‌الملل ابزاری برای مبارزه با تروریسم»، ترجمه سیدقاسم زمانی، تروریسم، تاریخ، جامعه‌شناسی، گفتمان، حقوق، گردآوری و ویرایش علیرضا طیب، چاپ دوم، تهران، نی، ۱۳۸۴ ش.
۲۱. لیکتر، اندرو، مبارزه با تروریسم: تلاشی بی‌پایان، ترجمه محمد صفار (گزارش پژوهشی)، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲ ش.
۲۲. مختاری، مجید، «شکست جنگ با تروریسم»، مجله نگاه، سال سوم، شماره ۳۳، فروردین ۱۳۸۲ ش.
۲۳. مهرا، نسرین، «مسلمانان در سیستم عدالت کیفری انگلستان»، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، سال دوم، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۶ ش.
۲۴. نجفی ابرنآبادی، علی حسین و حمید هاشم‌بیگی، دانشنامه جرم‌شناسی، تهران، گنج دانش، ۱۳۹۳ ش.
۲۵. هافمن، پل، «حقوق بشر و تروریسم»، ترجمه علیرضا ابراهیم گل، مجله حقوقی، شماره ۳۴، بهار و تابستان ۱۳۸۵ ش.
26. Ackerman, Bruce, "The Emergency Constitution", *Yale Law Journal*, No. 113, 2004.
27. Beck, Ulrich, *Risk Society: Towards a New Modernity*, London, Sage Publication, 1992.
28. Braithwaite, John, *Restorative Justice and Responsive Regulation*, Oxford University Press, 2002.
29. Colter, Irwin, "Terrorism, Security and Rights: The Dilemma of Democracies", *National Journal of Constitutional Law*, No. 14, 2002.
30. Dershowits, Alan, *Why Terrorism Works?*, New Haven, Yale University Press, 2002.
31. Dworkin, Ronald, *The Threat to Patriotism*, New York Review of Books, 28 Feb 2002.
32. Feldman, Noah, "Choices of Law, Choices of War", *Harvard Journal of Law and Public Policy*, Vol. 25, No. 2, Spring 2002.
33. Freedman, Lawrence, "Terrorism as Strategy", *Government and Opposition*, Vol. 42, No. 3, 2001.
34. Garland, David, *The Culture of Control: Crime and Social Order in Contemporary Society*, University of Chicago Press, 2001.
35. Gross, Oren, "Chaos and Rules: Should Responses to Violent Crises Always be Constitutional", *Yale Law Journal*, No. 112, 2003.
36. Gross, Oren, "Cutting Down Trees: Law-Making Under the Shadow of Great Calamities", in Ronald J. Daniels, Patrick Macklem & Kent Roach (Eds.), *The Security of Freedom: Essays on Canada's Anti-Terrorism Bill*, Toronto, University of Toronto Press, 2001.

37. Haddon, William, "A Logical Framework for Categorizing Highway Safety Phenomena and Activity", *Journal of Trauma*, No. 12, 1972.
38. Home Secretary, *Counter-Terrorism Powers: Reconciling Security and Liberty in an Open Society*, Feb 2004.
39. International Bar Association, *International Terrorism: Legal Challenges and Responses*, Ardsley Park, Transnational Publishers, 2003.
40. Jackall, Robert, *Propaganda*, New York, New York University Press, 1994.
41. Lord Newton (chair), *Anti-Terrorism, Crime and Security Act 2001*, Review Report, 18 Dec 2003.
42. Maclin, Audrey, "Borderline Security", in David Cole (Ed.), *The Security of Freedom; Enemy Aliens*, New York, New Press, 2003.
43. McQuade, Laurie M., "Tragedy as a Catalyst for Reform: The American Way?", *Connecticut Journal of International Law*, Vol. 11, No. 325, 1996.
44. National Research Council, *Making the Nation Safer: The Role of Science and Technology in Countering Terrorism*, Washington, National Academy Press, 2002.
45. Rasul v. Bush 124 S. Ct. 2686, 2004.
46. Roach, Kent, *Due Process and Victims' Right*, University of Trento Press, 1999.
47. Simon, Jonathan, "Governing Through Crime", in L.M. Friedman & G. Fisher (Eds.), *The Crime Conundrum: Essays on Criminal Justice*, New York, Westview Press, 1997.
48. Steyn, Johan, "Guantanamo Bay: The Legal Black Hole", *International and Comparative Law Quarterly*, Vol. 53, No. 1, 2004.
49. Surette, Ray, *Media, Crime and Criminal Justice: Images and Realities*, Belmont, Calif: West/ Wadsworth, 1998.
50. *The 9/11 Commission Report*, New York, Norton, 2004.
51. Thomas, Philip, "September 11 and Good Governance", *Northern Ireland Law Quarterly*, No. 53, 2002.
52. United States Department of Justice, *Report from the Field: The USA Patriot Act at Work*, July 2004.
53. Whitehead, John & Steven Aden, "Forfeiting Enduring Freedom for Homeland Security", *American University Law Review*, No. 51, 2002.